

سرنوشت آزاداندیشی در جامعه توحیدی

توحید که "یک چیز پرستی" و "یک چیز دوستی" و "تسلیم محض به یک چیز بودن" است، یک نوع "تحوش و بربریت و بدویت احساسی و عاطفی" با خود می آورد. قدرت عاطفی با فقر عواطف و زندگانی درونی و اجتماعی همراه است. توحید از لحاظ عاطفی، یک فقر و در ضمن تحوش است...

درفرنگ ایران، مهرورزیدن انسانهای گوناگون به همدیگر ایجاد وحدت میکند نه «ایمان به یک خدای خالق».

فرهنگ ایران، توحید را نمی پذیرد بلکه استوار بر «سه اصل متمم هم» هست:

1- کثرت (گوناگونی) 2- ابتکار هماهنگسازی خود 3- وحدت منوچهر جمالی

در جامعه و فرهنگ اسلامزده ایران، بعض مفاهیم هست که بدون آنکه هرگز حلاجی شود، گواریده و درک و فهم شود، آنچنان در لایه های اذهان مردم رسوب یافته و ته نشین و سنگ شده که بسیار سخت و دشوار است بتوان جهت ارانه فهمی متفاوت و دگرگونه به آن نزدیک شد. یکی از این مفاهیم توحید و یکتاپرستی است.

در عرصه فکری و اندیشه ورزی جامعه ما، تاکنون بسیار کم به این واقعیت پرداخته شده است که توحید و یک چیز پرستی به رغم باور عمومی که بخش بزرگ آن ساخته و پرداخته مرجعیت های مذهبی بوده است، در حقیقت یک ضدارزش است. توحید اساساً مقوله ایست که به پس از مرگ تعلق دارد و پس از به خاک پیوستن و یکرنگی و یکی شدن با ذرات عالم معنا می یابد و با مرگ متحقق می شود، لذا توحید و یکتا پرستی و یک چیزپرستی، در همین دنیا و در زندگی از انسان ها جنازه می سازد. جنازه های متحرکی که ایده آل نظام های توتالیتر و توده گراست.

توحید در عین حال کلمه ای است که در ذات خود، در برابر و در ضدیت با هرگونه تنوع و تفاوت و تکثر و جوهر وجود کثرت گرای فرد انسانی معنا می یابد. در جامعه توحیدی، تغییر در هر زمینه ای و هر قسم نوآوری به نام بدعت سرکوب می شود. بدعت صرفاً اصطلاحی نیست که در حوزه دین و مذهب بکار رود، بلکه در جامعه توحیدی دامنه بدعت تا خصوصی ترین مسائل مانند تغییر رنگ لباس و نوع آرایش مو هم گسترش پیدا می کند. در جامعه توحیدی هدف نفی هویت فرد است.

*

طی دو سه ماه گذشته هم میرحسین موسوی در بیانیه هجدهم خود و هم عبدالعلی بازرگان در جوابیه ای که برای محسن کدیور نوشته بود، درباره مقوله ای بنام "توحید" افزاتی فرموده اند که متفاوت از زوزه هایی نیست که گفتارهای اسلام و دشمنان الهی آزادی و آزاداندیشی از چهارده قرن به اینسو در پهندهشت این تاریخ سرداده اند و هرگاه نظری و نگاهی متفاوت از سوی آزاداندیشان ابراز شده با انگ الحاد و با تکفیر، به شدت و با خشونت تمام توسط همین اسلام پرستان و حافظان بیضه اسلام سرکوب شده است.

میرحسین موسوی در آن بیانیه که مقصود از آن منشورسازی برای جنبش سبز و به هدف مصادره جنبش آزادیخواهی و انحلال رنگین کمان جنبش در شال سبزسیدی بود، از «حاصل جمع خرده های مختلف و مبتنی بر نظام عقلانیت توحیدی» و «خرد جمعی توحیدی» سخن می راند و عبدالعلی بازرگان می فرماید که: "راه نجات در توحید کلمه و کلمه توحید خلاصه می گردد." (*)

طرفه اینکه این سخنان در حال و زمان و شرایطی بیان می شود که واقعیت و ویژگی اصلی و گوهر جنبش آزادیخواهی ملت ایران نه از قضا و نه اتفاقاً، که کاملاً آگاهانه و هوشمندانه بر نفی جامعه توحیدی و انکار تک صدایی و مناسبات شبان-رمگی استوار است. اساس و بنیان اندیشگی خیزش کنونی مردم ایران در تمامی عرصه های زیست اجتماعی، بر نفی هرگونه مرجعیتی بیرون از فرد - از سلطان و رهبر و پیامبر و امام و آیت الله تا خود خدا- قرار گرفته است.

بدون شک مقصود از «عقلانیت توحیدی» خرد و عقلانیت انتقادی نیست، بلکه عقل اسلامی، عقل تابع و حداکثر همان عقلی است که به زانوی شتر می بندند تا از حرکت باز ایستد. یا همان عقلی است که عربها به دور سر خود می پیچند که می توان گفت بگونه ای سمبلیک، بر خرد خوداندیش خود افسار می زنند.

عقلانیت توحیدی، عقلی است که در توحید، تعطیل می شود. دم زدن از چیزی بنام «خرد جمعی توحیدی» نشان از ناآگاهی و ناهمی عمیق گوینده نسبت به مفهوم خرد و نیز مفهوم جمع (مردم- جامعه) در فرهنگ ایران است.

اساساً توحید موضوع مدنظر قدرت هاست. جامعه انسانی و افراد به خودی خود و در طبیعت خود بدنیاال توحید و یک چیزپرستی و یکتاپرستی و تک رنگی و یک شکلی و بی شکلی و مرگ و حذف خود از هستی نیستند. توحید به معنی نفی توأمان خرد (از خود اندیشیدن و از خود میزان و سنجه بودن) و نفی جامعه انسانی که در همپرسی و هم اندیشی و انجمن همه اندیشه ها و آرا اتفاق می افتد، هردو باهم است. گلهه گوسفندان مظهر و نماد و نمونه شاخص و روشن و تمام نمای جامعه توحیدی است. یک گوسفند، یک موحد به معنی دقیق اسلامی است.

منوچهر جمالی، فیلسوف معاصر، می نویسد:

"حقیقت توحیدی ... همیشه ختم کننده است. دعوی عقلی و روحی را می بندد و متوقف می سازد...

تلاش دموکراسی به این هدف است که "تصادم و مبارزه افکار" را جانشین "جهاد عقاید" بکند. جهاد برای عقیده، در دشمن، اهریمن می بیند. عقیده دیگری، همیشه دروغ یا پوشاننده حقیقت است. جهاد عقیده، به هدف توحیدی ساختن جامعه

یعنی " یک عقیده ساختن تمام جامعه" است. دموکراسی می خواهد " جامعه تفاهمی" بسازد نه " جامعه توحیدی". دموکراسی نمی خواهد همه را به یک عقیده و ایدئولوژی و دین در آورد یا نگاهدارد، چون نگاه داشتن مردم به یک ایدئولوژی نیز یک عمل جهادی و پرخاشگرانه و قهرآمیز است... در فرهنگ ایران، توحید و شرک، دو اندیشه متضاد باهم نبودند. « شرک » که تعدد شاخه ها (خدایان) باشد، همه از یک تخم روئیده اند، و همه از یک شیرابه، تغذیه میشوند. شرک را برضد توحید دانستن و آن را گناه کبیره شمردن و دارنده چنین اندیشه ای را مهدورالدم شناختن، در فرهنگ ایران، زاده از بیخردی و ضد حقیقت بود. خدا یا اصل، هم واحد و هم گوناگون بود. خدا و حقیقت، تا واحدند، تاریکند و هنگامی پدیدار شدند، کثیر و متنوع هستند." (پایان نقل قول)

* تمامی نظام های توتالیتر برای ساختن جامعه ای توحیدی تلاش می کنند. به بیانی دیگر، ایجاد جامعه توحیدی رسیدن به مرحله آرمانی و ایده آل نزد رژیم های توتالیتر است. استالین های اتحاد جماهیر شوروی و ناسیونال سوسیالیست های هیتلری نیز برای استقرار جامعه ای توحیدی کوشش می کردند. ساختن جامعه توحیدی ملزوماتی دارد. برای ساختن جامعه توحیدی در هر زمان و مکان و شرایطی، به گولاک و آشویتس و بام مدرسه علوی و اوین و گوردهشت و کهریزک نیاز بوده و هست و خواهد بود.

در جامعه توحیدی و چنانکه از طرف کارگزاران حکومت اسلامی بنام جامعه تقوایی نیز تبلیغ می شود، هدف مراجع مذهبی و سنتی و دستگاه های قدرت، سلب توان شناسایی و توضیح جهان از فرد و انحصار آن به ایدئولوژی و مکتب و مذهب و مرجع می باشد. جامعه توحیدی نقطه مقابل جامعه مدنی است. در جامعه توحیدی همانند جوامعی که تحت نظامی تمامگرا اداره می شود، کوشش می شود تا همه قلمروهای زندگی عمومی و خصوصی تحت کنترل قرار گیرد. منتها در جامعه توحیدی اسلام، این عمل توسط مؤمنان و بطور خودکار انجام می پذیرد. این باور نظریه پردازان که توتالیترسیم « حقیقی» را انقیاد ارادی می شناسند، بر رفتار مؤمنان که هم شخصاً تن به انقیاد می سپارند و هم با عمل به وظیفه ایمانی و شرعی خود، موجبات خفقان در جامعه را فراهم می آورند کاملاً منطبق است. در جامعه توحیدی اسلام، مراقبت سیستماتیک فرد امری درونزا است و کنترل شدید فرد و نفی و انکار آزادی و آزاد اندیشی و اراده و اختیار فرد الزاماً از مجرای نظام سیاسی و نهادهای رسمی قدرت اعمال نمی شود. اگرچه قدرت ها و نظام های سیاسی به ظاهر سکولار در جوامع اسلامی، با سکوت و به بهانه احترام به باورها و معتقدات مردم از خفقان درونزای جامعه مسلمانان به نهایت سود می برند.

اسلام در درونه خود مکانیزمی بسیار مؤثر و خودکار بنام « امر به معروف و نهی از منکر» تعبیه نموده که موجب رشک کارگزاران نظام های توتالیتر است. با وجود فریضه و تکلیف « امر به معروف و نهی از منکر» نزد مؤمنان، برای کنترل عمومی دیگر هیچ نیازی به استخدام در آوردن هزاران خبرچین و جاسوس و مأمور انتظامات و اتلاف هزینه هنگفت نیست. هر تغییر و تفاوتی بلافاصله از سوی مؤمنین با موازین شرع و میانی اسلام مورد ارزیابی قرار گرفته و تکلیفش روشن می شود. بخوبی هم آگاهیم که در جامعه اسلامی عرف نیز در واقع همان شرع است و این شرع است که معروف و منکر و مصادیقش را تعیین و تعریف می کند. در جامعه اسلامی هر پدیده و ارزش و امور عرفی، پیش از شکل یافتن و پیش از آنکه در پیشخوان جامعه قرار بگیرد، توسط معده متعفن اسلام گواریده شده و سپس تفاله مسموم آن بصورت عرفی که شرعی شده و تهی از محتوایی انسانی است یا دست کم به خرافه و موهومات ماورایی آغشته و آلوده گشته به جامعه عرضه می گردد. بطوریکه هیچ اثری از اراده و انتخاب انسان در آن پیدا نباشد. این عمل همان چیزی است که علما و فقها و گفتارهای اسلام عنوان «اجتهاد» به آن داده اند.

اگر مبارزه با آزادی و آزاداندیشی را هدف و آماج نظام های تامگرا و نیز ترور را به عنوان مؤثر ترین وسیله و از سوی ویژگی و خصیصه اصلی توتالیترسیم برشناسیم، آنوقت خواهیم دید که در جامعه اسلامی، ترور به معنی دقیق کلمه، یعنی وحشت پراکنی، پایه های هستی و حیات جامعه توحیدی و تقوایی را شکل داده و استوار می دارد. این مهم همواره با همکاری و همدستی آخوندها و علما و آیت الله ها... و نشوش و ارادل و اوباش و فرومایه ترین و پست ترین اقشار جامعه صورت می گیرد.

افزون بر ترور آشکار و قتل و نابودی آزاداندیشان که با تکفیر و فتوا و حکم ارتداد و مهدورالدم شناختن آزاد اندیشان پیوسته جریان دارد، هر فرد مؤمنی نیز با رفتار تهاجمی و طلبکارانه خود، دائماً در حال کنترل میزان ایمان افراد جامعه است. تجاوز به حقوق و آزادی های افراد در جامعه اسلامی مستقیماً نشأت یافته از آموزه های قرآنی و کلام خشونت بار و تهدیدگر و قهرآمیز الله حتا در رحمانی ترین آیات قرآن است.

همچنین در جامعه توحیدی اسلام، سرکوب آزادی و آزاداندیشی نیروی خود را بیشتر از هر منبع قابل تصویری در نظام های توتالیتر، در واقع از کلام رهبران و راهنماهای معصوم و مصون از خطا و پیشوایان مرده و زنده مذهبی که روایت و حدیث خوانده می شود اخذ می کند. کلام معصوم همچون پتکی سنگین بر سر هر آزاداندیشی پیوسته فروکوفته می شود. قداست و معصومیت امامان و رهبران مذهبی قدرتی فراتر از قدرت رئیس یک حزب و یا رهبر نظام توتالیتر در اختیار مؤمنان جهت سرکوب آزاداندیشان قرار می دهد.

تهی کردن وجود فرد از وجدان انسانی و اخلال در درک و ارتباط طبیعی او با هموعان از یکسو و با واقعیت از سوی دیگر و همچنین همدستی و شراکت توده ها در جنایت های شرعی مانند سنگسار و قصاص و اعدام در ملا عام، از دیگر ویژگی

های جامعه توحیدی اسلام است که همانندی هایش را در برنامه های نظام های ایدئولوژیک و توتالیتر و توده گرا می توان مشاهده نمود.

منوچهر جمالی، فرزانه ایرانزمین، در باره ویژگی های جامعه تقوایی و توحیدی می نویسد:

" جامعه اسلامی و حکومت اسلامی، چون جامعه تقوایی و حکومت تقوایی هستند، ابقاء و اجرای تقوا، ایجاب جبر و قهر " هر فردی بر فرد دیگری " را می کند، و این جبر و قهر در جامعه که از طرف افراد جامعه علیه یکدیگر به کار برده می شود، به نام " امر به معروف و نهی از منکر " خوانده می شود. وجود و بقاء "جامعه سازمان یافته براساس تقوا" را، این جبر و قهر فردی بر همدیگر تأمین می کند. افراد در اثر جبر ورزی و قهر ورزی به همدیگر، در اجراء تقوا مجبور و مقهورند. انسان به زور، منقی است. هر فردی نه تنها دیگری را کنترل و قضاوت می کند، بلکه مجاز به اعمال قدرت جبر و قهر است تا دیگری را متقی نگاه دارد. امر و نهی سفارش و نصیحت و اندرز و انتقاد نیست. امر و نهی، هر دو " امر " است. همان امری که اراده جاهل را باید خم کند. همان امری که انسان باید مجسمه اش بشود.

هر کسی می تواند و می باید دیگری را بترساند و عذاب بدهد. جبر و قهر اجتماعی، یک واقعیت زندگانی روزانه جامعه اسلامی است (یا باید باشد). همه ناظر و قاضی و مندر و معذب اخلاقی همدیگرند. برای استوار ساختن تقوا، مردم نباید تنها از خدا و حکومت بترسند، بلکه باید از همدیگر نیز بترسند، محمد به " ترس از خدا" و " ترس از حکومت" در نظام اخلاقی اجتماعی قناعت نمی کند، بلکه " ترس افراد از همدیگر" را نیز لازم دارد...

جامعه تقوایی محمد، بدون این ترس همه جانبه نمی تواند وجود داشته باشد. تنها جبر و قهر از بالا به پائین (از حکومت به مردم) کافی نیست، بلکه جبر و قهر میان افراد در اجتماع، آن جبر و قهر را تکمیل می کند. نه تنها در عالم سیاست، سلب آزادی می شود و رابطه حکومت و ملت، رابطه ای ضد آزادی می شود، بلکه در عالم اخلاق نیز سلب آزادی می گردد. تقوا که متکی به ترس در جاهل است، اساساً یک اخلاق تحمیلی است. دین، تحمیلی می گردد. انسان ها همدیگر را برده و بنده همدیگر می سازند. جبری از جبر اخلاقی بیشتر صدمه به آزادی و روح انسان نمی زند. اساس هر جبری، جبر فکری و جبر اخلاقی است. در خود کلمه " تقوا"، این تحمیل و جبر و قهر مضمّن است. اما انسان جاهل، ایجاب " جبر عقیدتی و فکری" و " جبر اخلاقی" را می کند. حکومت، تنها در عرصه روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جبر و قهر نمی ورزد، بلکه حکومت در آغاز و در اساس، نقش " هدایتی" دارد. حاکم، " هادی" است. از این رو حکومت، تکلیف دارد " اجبار عقیدتی و فکری" بر جامعه بکند همچنین تکلیف دارد " قهر عقیدتی و فکری" بورزد. جهاد چه در درون بر ضد رفض و بدعت و منافق، چه در خارج جامعه بر ضد کفر و شرک، همین اعمال قهر عقیدتی و فکریست. " (پایان نقل قول)

جامعه توحیدی و تقوایی در حقیقت همین «دشت بی فرهنگی ما»ست که مجاهدان و جهادگران و سایر گرازهای اسلام زمینش را شخم زده اند و آخوندها و علما و فقها و اخیراً هم اسلامفروشان فکل کراواتی، بذر جهل و دروغ و خرافه و خفقان و عزاداری و سیاهی و مرگ بر آن افشاندند. جامعه توحیدی، جامعه جنازه هاست.

siamakmehr@yahoo.com

مطالب منسوب به جناب منوچهر جمالی از کتاب سرمایه فلسفی ایران جلد یکم و نیز از کتاب «آزادی حق انتقاد از اسلام است» نقل شده.

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=30633> (*)

درفش کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/parsi/>